به‌نام خداوند جان و خـرد کزین برتراندیشه برنگذرد
خداوند نام و خداوند جای خـداوند روزی‌ده رهنمـای

پیرامون این باب از کتاب قابوس‌نامه، بحث آزاد (با حضور و مشارکت دانشجویان) در تاریخ ۸۸/۱۰/۸ (سه‌شنبه)، ساعت ۱۲ الی ۱۳، آتلیه‌ی ۱ دانشکده‌ی معماری و شهرسازی، صورت خواهد گرفت.

باب سی‌ام از کتاب قابوس‌نامه

در عقوبت کردن و حاجت خواستن و روا کردن

و بهر گناهی، ای پسر، مردم را مستوجب عقوبت مدان و اگر کسی گناهی کند از خویشتن اندر دل عذر گناه او بخواه که او آدمیست و نخستین گناهی آدم کرد، چنانکه من گویم:

گر من روزی ز خدمتت گشتم فرد[1] صدبار دلم ازان پشیمانی خَورد
جانا بیکی گناه از بنده مگرد من آدمیم گنه نخست آدم کرد

و خیره عقوبت مکن تا بی‌گناه سزای عقوبت نگردی. و بهر چیزی خشم‌ناک مشو، در وقت ضُجرت خشم فرو خوردن عادت کن، چون به گناهی از تو عفو خواهند عفو کن و بر خویشتن واجب دان اگرچه سخت گناهی بود، که بنده اگر گناه‌کار نباشد عفو خداوند پیدا نیاید و چون مکافات گناه کرده باشی آنگه تفضل تو کجا رسد. و چون عفو کردن واجب دانی از شرف و بزرگی خالی نباشی و چون عفو کردی دیگر او را سرزنش مکن و ازان گناه یاد میار که آنگه همچنان باشد که آن عفو نکرده باشی. اما تو گناهی مکن که ترا عذر باید خواستن پس اگر اتفاق افتد که ترا از کسی عذر باید خواستن از عذر خواستن ننگ مدار تا ستیزه منقطع شود. اما اگر کسی گناهی کند که مستوجب عقوبت بود، حدِ گناه او بنگر و اندر خورِ گناه او عقوبت فرمای که خداوندانِ انصاف چنین گفته‌اند که: عقوبت سزای گناه باید کرد اما من چنین گویم که: اگر کسی گناهی کند که بدان گناه مستوجبِ عقوبت شود و تو سزایِ آن گناه او را عقوبت کنی طریقِ حلم و کرم و رحمت فراموش کرده باشی، چنان باید که درمی گناه را نیم درم عقوبت کنی تاهم رسمِ سیاست بجای آورده باشی و هم شرطِ کرم نگه داشته باشی تا هم از کریمان باشی و هم از سایسان، که نشاید که کریمان کارِ بی‌رحمتان کنند.

چنانکه شنودم که بروزگارِ معاویه قومی گناهی کردند که کشتن بریشان واجب بود. معاویه پیش خویش فرمود ایشان را گردن زدن. در میانه یکی را پیش آوردند که بکشند. آن مرد گفت : یا امیر هرچه با ما کنی سزایِ ماست و بر گناهِ خود مقرّم اما از بهرِ خدای را عزّ وجل از من دو سخن بشنو و جواب ده. معاویه گفت: بگوی. مردِ مجرم گفت که: همه عالم از حلم و کرمِ تو همی گویند و اگر این گناه در پیشِ پادشاهی کردمی که نه چون تو کریم و حلیم و رحیم بودی آن پادشاه با ما چه کردی؟ معاویه گفت: هم این که من همی کنم. مرد گفت: پس ازین کریمی و حلیمی و رحیمیِ تو ما را چه سود دارد که تو همان کنی که آن بی‌رحمت و بی‌حلم؟ معاویه گفت: اگر این سخن آن مردِ نخستین گفته بودی همه را عفو کردمی اکنون اینها که مانده‌اند عفو کنید. پس چون مجرمی عفو خواهد اجابت کن و هیچ گناهی مدان که آن بعذر نیرزد.

فصل و اگر حاجتمندی را بتو حاجت افتد از ممکنات، که دین را دران زیانی نه بود و در مهمات دنیائی از بیشی خللی نبود، از بهر کم‌مایه دنیا دلِ آن نیازمند باز مزن و آن کس را بی‌قضایِ حاجت بازمگردان و ظن آن حاجتمند در خویشتن دروغ مکن که آن مرد تا در تو گمانِ نیکو نبرد از تو حاجت نخواهد. و نیز آن مستمند در وقت حاجت خواستن اسیر تو بود و گفته‌اند که: حاجتمندی دوم اسیری است و بر اسیران رحمت باید کرد که اسیر کشتن ستوده ندارند که کاری نکوهیده است. پس درین معنی تقصیر روا مدار تا محمدتِ دو جهانی بیابی.

فصل و اگر ترا بکسی حاجت بُوَد بنگر که آن مرد کریمست یا لییم، اگر مرد کریم باشد حاجت بخواه اما فرصت نگاه‌دار، بوقتی که دل‌تنگ باشد حاجت مخواه. و چون حاجت خواهی از ممکنات خواه تا باجابت مقرون بود و نومید نگردی. و نیز پیش از طعام بر گرسنگی حاجت مخواه. و در حاجت خواستن سخنِ نیکو بیندیش وز پیش قاعده‌ی نیکو فرو نِه و آنگاه مخلصِ سخن[۲] بدان جای رسان که حاجت تو بیرون آید. و اندر سخن گفتن تلطف بسیار نمای که تلطف در حاجت خواستن دوم شفیعیست که اگر حاجت بدانی خواستن بی‌قضای حاجت بازنگردی و حاجتِ تو روا شود. چنانکه من گویم:

ای دل خواهی که زی دلارام رسی — بی تیماری بدان مهِ تام رسی
با او بمرادِ دل بزی ای دل از انچ — گر دانی خواست کامه[۳] در کام رسی

و هرکه را بدو محتاج باشی خویشتن چون چاکر و بندهٔ او شناس که ما بندگیِ خدای تعالی را ازان همی کنیم که ما را بوی حاجت است که اگر بخدای تعالی حاجت نبودی هیچ‌کس روی سویِ عبادتِ خدای تعالی نکردی. و چون اجابت یابی بهرجای ازان شکری بگوی که خدای عزّوجل می‌گوید: «لَئن شکرتُم لأزیدنّکم»[۴] که شاکران را خداوند سبحانه و تعالی دوست دارد و نیز شکر کردن بحاجتِ نخستین امید اجابتِ حاجت دومین بُود. و اگر حاجت تو روانه کند از بختِ خویش بین و ازان کس گله مکن که اگر وی از گله‌کردن تو باک داشتی خود حاجت تو روا کردی. پس اگر مرد بخیل و لییم باشد بهشیاری ازو هیچ مخواه که ندهد، بوقت مستی خواه که بخیلان و لییمان بوقتِ مستی سخی باشند و کرم نمایند و اگرچه روزِ دیگر پشیمان شوند. و اگر حاجت به لییمی افتد خویشتن را بجای رحمت دان که گفته‌اند که: سه تن بجایِ رحمت‌اند: خردمندی که زیر دستِ بی‌خردی بُود، و ضعیفی که قوی بر وی مسلط بُود، و کریمی که محتاج لییمی بود.

و بدان ای پسر که چون این سخنها که در مقدمه گفتم بپرداختم، از هر نوعی فصلی بگویم بر موجبِ طاقت خویش، خواستم که دادِ سخن تمام بدهیم، از پیشها نیز یاد کنم تا آن نیز بخوانی و بدانی که مگرت بدان حاجت افتد. از انچه خواستم که علم اولین و آخرین من دانمی که ترا بیاموختمی و معلومِ تو گردانیدمی تا بوقتِ مرگ بی‌غمِ تو ازین جهان بیرون شدمی ولکن چکنم که من خود در دانش پیاده‌ام، و اگر نیز چیزی دانم گفتارِ من نیز چه فایده دارد، اکنون تو از من همچندان شنوی که من از پدر خویش شنودم، پس ترا جای ملامت نیست که من خود داد از خویشتن بدهم تا بداور حاجت نه‌باشد. اگر تو شنوی و اگر نه، در هر پیشه‌ای سخنی چند بگویم تا در سخن بخیلی نکرده باشم که آنچه مرا طبع دست داد بگفتم.

۱. فرد گشتن از چیزی یا کسی بمعنی جدا شدن و دور ماندن ازان است.
۲. مخلص در لغت یعنی گریزگاه. معنی جمله این است که پس از مقدمه‌ای نیکو به وجهی به مقصود خود اشاره کن (گریز بزن) که حاجتت برآورده شود.
۳. کامه به معنی کام و مراد و خواهش و مقصود است.
۴. «اگر شکر کنید بیفزایم شما را» سورهٔ ۱۴ (ابراهیم) آیهٔ ۷

بحث آزاد پیرامون این باب از کتاب قابوس‌نامه:
- **سه‌شنبه (۸۸/۱۰/۸) ساعت ۱۲ الی ۱۳**
- **دانشکده‌ی معماری و شهرسازی، آتلیه‌ی ۱**

(در این متن سعی شده است تا حد امکان نحوه‌ی نوشتارِ کتاب حفظ شود.)
منبع: کیکاووس‌بن اسکندر، عنصرالمعالی (قرن ۵ ق.)، ۱۳۸۶، قابوس‌نامه، اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ پانزدهم، انتشارات علمی و فرهنگی

نشریه‌ی اثیر، آبان ۱۳۸۸، سال سوم، شماره‌ی دوم

شماره مجوز دانشگاه فردوسی مشهد: ۲۹۵۳
صاحب امتیاز: سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی دفتر دانشکده کشاورزی
مدیر مسئول: احسان ابراهیمی
دبیر هیئت تحریریه ادبی: فرزاد زرین‌قلم
هیئت تحریریه: فرزاد زرین‌قلم، علیرضا اکبریان
پست الکترونیک: goosheh.asir@gmail.com